

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: 99/06/03

موضوع: «عاقبت بخیری»؛ اساسی ترین درس مکتب عاشورا

ویژه برنامه قتیل العبرات

فهرست مطالب این سخنرانی:

«عاقبت بخیری»؛ اساسی ترین درس مکتب عاشورا

داستان پیوستن «زهیر بن قین» به لشکر امام حسین (سلام الله علیه)

شب عاشورا؛ اوج عشق «زهیر بن قین»

خاطره ای از مرحوم «اشراقی» داماد حضرت امام (رحمة الله علیه)

«عاقبت بخیری»؛ دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در دل شب!

این فراز زیارت عاشورا، از گنجینه های اسرار الهی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء

الله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله

خدا را بر تمام نعمت هایش بویژه نعمت ولایت سپاس می گوئیم، و خدا را شکر می کنیم که توفیق مان داد محرم

امسال را درک کردیم و در عزاداری برای سرور آزدگان، سید الشهداء (سلام الله علیه) و اهل بیتش شرکت کردیم.

باشد که اینها برای آن لحظه جان‌دادنمان، شب اول قبرمان، برزخمان، و قیامتمان، و در بهشت همجوار شدنمان با حسین و اصحاب حسین (سلام الله علیهم اجمعین) ذخیره باشد.

«عاقبت بخیری»؛ اساسی‌ترین درس مکتب عاشورا

یکی از موضوعاتی که ما باید خیلی دقت کنیم و لازم است عنایت بیشتری به آن بشود، مسئله «عاقبت بخیری» هست. صحنه عاشورا و قیام امام حسین (سلام الله علیه) یک دنیایی از عبرت‌ها نسبت به «عاقبت بخیری» و «عاقبت به شری» هست.

ما روایات زیادی داریم در کتب اهل سنت و کتب شیعه، مبنی بر اینکه افرادی یک عمری کار خوب می‌کنند و عمل صالح انجام می‌دهند، ولی یک کارهایی انجام می‌دهند که تمام اعمالشان حبط می‌شود و عاقبت بدون ایمان و با عمل فُسَّاق و عُصَات از دنیا می‌روند.

در مقابل، افرادی هم هستند که کارهای زشتی انجام می‌دهند و کارهای بدی انجام می‌دهند، ولی در لابلای یک اتفاقی می‌افتد، ورق برمی‌گردد و با ایمان خالص و عمل صالح و عاقبت بخیری از دنیا می‌روند.

عزیزان توجه دارند که «شمر» که در کربلا فاجعه آفرید، در «جنگ صفین» از اصحاب امیرالمؤمنین بود و مشهور است که جانباز جنگ صفین بوده، ولی عاقبت چه شد؟

و یا «عمر سعد» کسی بود که سجاده‌اش از روی زمین برچیده نمی‌شد و او «کبوتر مسجد» نام داشت، ولی عاقبت کارش به کجا رسید؟ چه شد؟

از آنطرف، تعدادی از افرادی هم بودند که با اهل بیت فاصله داشتند و میانه خوبی با اهل بیت نداشتند ولی در صحنه عاشورا و در این قیام امام حسین (سلام الله علیه) ورق برگشت و اینها عاقبت بخیر شدند.

داستان پیوستن «زهیر بن قین» به لشکر امام حسین (سلام الله علیه)

یکی از این افراد «زهیر بن قین» هست، که معمولاً یادی از این بزرگوار در محافل عزاداری می‌شود. «زهیر بن قین» عثمانی مسلک بود و از دشمنان و مخالفین اهل بیت.

«وَكَانَ زَهِيرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ بِمَكَّةَ وَكَانَ عَثْمَانِيًّا»

أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود البلاذري (المتوفى: 279هـ)؛ دار التعارف للمطبوعات،

بيروت - لبنان، الطبعة الأولى، 1977 م - 1397 م؛ ج3، ص 167

سیدالشهداء (سلام الله علیه) وقتی از مکه حرکت می‌کند، هرکجا حضرت خیمه می‌زند، ایشان یا جلوتر از امام حسین خیمه می‌زند یا عقب‌تر؛ یعنی ایشان تا این اندازه مقید بود که در کنار امام حسین یا در برابر امام حسین خیمه نزند. حالا روی عداوتی که داشت، روی بغضی که داشت، چه بود، نمی‌دانیم.

در یکی از منزلها، به ناچار دید نمی‌تواند نه جلوتر از امام حسین، نه عقب‌تر از امام حسین منزل بزند، در موازات امام حسین خیمه زد، حضرت سید الشهداء (سلام الله علیه) کسی را فرستاد و فرمود: زهیر! من می‌خواهم با تو صحبت کنم.

«زهیر» از این قضیه ناراحت شد، نقل است آنهایی که درون خیمه بودند و غذایی که میل می‌کردند از دست‌شان افتاد از اینکه امام حسین (سلام الله علیه) کسی را فرستاده به سمت «زهیر بن قین» که بیا با هم ملاقاتی داشته باشیم.

زهیر گفت: من با امام حسین کاری ندارم؛ ولی خب بعضی از زن‌ها هستند که موجبات سعادت دنیا و آخرت همسرشان را فراهم می‌کنند؛ و بعضی‌ها هم هستند که مایه بدبختی و بیچارگی همسرانشان می‌شوند.

همسر زهیر، به نام «دُلْهَم» که ظاهراً دختر عمرو بود. برگشت گفت: زهیر! تو خجالت نمی کشی فرزند پیغمبر می‌خواهد با تو دیدار کند تو ابا داری و کراحت داری؟ همسرش او را منقلب کرد برخواست آمد. حالا آقا امام حسین چه کار کرد، چه نگاهی کرد، چه حرفی زد، نمی دانیم.

امام حسین را قسم می‌دهیم به آبروی این اصحاب گرامش و فرزندانش، به آبروی مضطرات یوم عاشورا، که به ما هم در همچین شبی، یک نظری بکند، جوهره وجود ما را هم عوض کند و واقعاً ما را حسینی کند و عاقبت همه ما را ختم به خیر کند.

حالا چه صحبت‌هایی بین امام و «زهیر» شد نمی دانیم، ولی وقتی زهیر به خیمه‌اش برگشت، دستور داد خیمه‌ها را برچینند و بیایند در کنار خیمه‌های امام حسین خیمه بزند.

دوستان در این زمینه می‌توانند مراجعه کنند به کتاب «تاریخ طبری»، جلد 4، صفحه 298، «انساب الأشراف» اثر «بلاذری»، جلد 3، صفحه 167، «تنقیح المقال» مرحوم «مامقانی» (رضوان الله تعالی علیه) جلد اول در شرح حال زهیر صفحه 252، که خیلی مفصل آورده، مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد» صفحه 72، مرحوم «فتال نیشابوری» در «روضه الواعظین» جلد 2، صفحه 178.

می‌گویند زهیر با همسرش وداع کرد و به نقلی او را طلاق داد گفت به نزد خانواده‌ات برگرد؛ من نمی‌خواهم از سوی من جز خوبی به تو برسد و بنا به نقلی، ایشان همراه با برادرانش برگشتند به مدینه و به شهر خودشان.

ولی بنا به نقلی همسر زهیر برگشت گفت: زهیر! تو می‌خواهی در رکاب امام حسین به شهادت برسی، پیش حضرت زهرا سربلند بشوی، روسفید بشوی، من هم دوست دارم در کنار دختر علی، دختر زهرا، زینب کبری، در مصائبی که زینب می‌کشد سهیم باشم؛ من هم دوست دارم پیش حضرت زهرا سربلند و روسفید باشم و لذا یکی از اسرای دشت کربلا، همسر «زهیر بن قین» بود.

داستان زهیر خیلی مفصل هست، من نمی‌خواهم خیلی زیاد وقت عزیزان را با این قضایا بگیرم؛ ولی در عصر روز «تاسوعا»، لشکر «عمر سعد» که به طرف خیمه امام حسین (سلام الله علیه) هجوم آوردند و قصد داشتند جنگ را روز «تاسوعا» شروع کنند، آقا قمر بنی هاشم، همراه بیست نفر، من جمله «زهیر بن قین» و «حبیب بن مظاهر» رفتند با سپاهیان «عمر سعد» صحبت کردند؛ نتیجه صحبت این شد که آقا قمر بنی هاشم برگردد با آقا امام حسین مشورت کند و نتیجه را هم به آنها بگوید، «زهیر بن قین» از فرصت استفاده کرد و شروع کرد سپاهیان عمر سعد را نصیحت کردن.

یک کسی برگشت گفت که:

«یا زهیر ما کنت عندنا من شیعة أهل هذا البيت إنما کنت عثمانیا»

تو که از شیعیان اهل بیت نبودی، تو عثمانی مذهب بودی.

تاریخ الطبری، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جریر الطبری، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت؛ ج

3، ص 314

ای زهیر! تو که دشمن اینها بودی! چطور شد عوض شدی؟ گفت: الآن که در کنار حسینم، آیا برایت کافی نیست که بدانی من پیرو این خاندانم؟ بخدا سوگند من برای امام حسین نامه ننوشتم، فرستاده نزدش نفرستادم، به او مثل شما وعده یاری ندادم، ولی در مسیر راه، اتفاقی افتاد، دیداری با امام حسین داشتم، جوهره وجودم عوض شد، عثمانی بودم ولی حسینی شدم و اهل بیتمی شدم.

دوستان می‌توانند کتاب «الکامل فی التاریخ» اثر «ابن اثیر» و «انساب الاشراف» اثر «بلاذری» را ببینند که مفصل این مسئله را آورده‌اند.

شب عاشورا؛ اوج عشق «زهیر بن قین»

اوج عشق «زهیر» در شب عاشورا بود. وقتی آقا امام حسین (سلام الله علیه) اتمام حجت کرد و فرمود: ای اصحاب من! اینها جز من، با کسی کاری ندارند، هر کس بماند فردا به شهادت خواهد رسید و کشته خواهد شد، و هر کس دوست ندارد، دست زن و بچه اش را بگیرد و برود.

« فلما كان الليل قال هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا ثم ليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي تفرقوا في سوادكم ومدائنكم حتى يفرج الله فإن القوم إنما يطلبوني ولو قد أصابوني لهوا عن طلب غيري»

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج

3، ص 315

فرمود: اگر از من خجالت می‌کشید، من عبا را به سر می‌کشم، شما از تاریکی شب استفاده کنید و بروید. حضرت بعد از چند لحظه، نگاه کرد دید یارانش از جا حرکت نکردند. از جمله آنها «مسلم بن عوسجه» و «زهیر بن قین» بودند.

«زهیر بن قین» بلند شد گفت:

«والله لو ددت أني قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى اقتل كذا ألف قتلة وأن الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وعن أنفس هؤلاء الفتية من أهل بيتك»

یا حسین! بخدا قسم دوست داریم در راه تو و در رکاب تو کشته شویم، دوباره زنده شویم و کشته شویم، هزار مرتبه در رکاب تو کشته شویم و زنده شویم، از تو دست بر نمی‌داریم.

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج

3، ص 316

مرحبا به این ادب، مرحبا به این معرفت. این را می‌گویند: «امام شناسی». این را می‌گویند: «معرفه الإمام»؛ و در روز عاشورا هم، بنا بر نقلی، «زهیر» بعد از ظهر از امام اجازه گرفت و رفت به میدان. او در برابر سپاهیان «عمر سعد» شعری خواند و این شعرش در تاریخ ماند:

أنا زهير وأنا ابن القين ** أذودكم بالسيف عن حسين

من زهير پسر قین هستم که با شمشیرم از حریم حسین دفاع می‌کنم.

إِنَّ حَسِيناً أَحَدَ السَّبْطِينَ ** مِنْ عَتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ

اینک ببینید حسین یکی از دو نواده رسول الله هست. از خاندانی هست که نیک و تقوا زینت آنها هست.

ذَٰكَ رَسُولَ اللَّهِ غَيْرِ الْمَيِّنِ ** أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ شَيْئِ

و هم اکنون فرستاده پاک خدا از دو نسل نبوی و من شما را می‌کشم و برای خودم هم عاری هم نمی‌دانم.

بحار الأنوار (ط- بیروت)؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بیروت، 1403

ق؛ ج 45، ص 25

«خوارزمی» در کتاب «مقتل الحسين» می‌نویسد:

«فَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا»

«زهیر» یک قتال شدیدی انجام داد و تعدادی زیادی از آنها را به درک واصل کرد؛ تا توسط «کثیر بن عبدالله شعبی» و «مهاجر بن اوس التمیمی» به شهادت رسید. وقتی آقا امام حسین (سلام الله علیه) آمد بالای سر «زهیر»، فرمود:

«لا یبعدنک الله یا زهیر»

هرگز خدا تو را از رحمتش دور نکند

شما ببینید تمام مقام و ثروت دنیا را در یک کفه بگذارید، این جمله امام حسین (سلام الله علیه) را هم در یک کفه بگذارید؛ این جمله حضرت چقدر ارزش دارد؟ بعد فرمود:

«ولعن الله قاتلک»

خدا قاتلت را لعنت کند.

مقتل الحسین علیه السلام؛ تألیف: اخطب خوارزم، موفق بن احمد - سماوی، محمد؛ الناشر: انوار الهدی،

چاپ دوم، سنة 1381 ش - 1423 ق، ج 2، ص 20

و عاقبت «زهیر» در رکاب و در دامن سید الشهداء (سلام الله علیه) به شهادت رسید. این عاقبت بخیری، «هنیئاً لک یا زهیر»!

خاطره ای از مرحوم «اشراقی» داماد حضرت امام (رحمة الله علیه)

دوستان عزیز! خیلی زیاد به اعمالمان، به نمازمان و به عزاداریهایمان مباحثات نکنیم. بله اینها همه توفیقی است که خدا به ما داده، منتی است که بر ما گذاشته و خدا را باید شکر کنیم تا خدای عالم این نعمت‌هایش را از ما نگیرد. ولی مهمتر این هست که از خدا بخواهیم ما را عاقبت بخیر کند.

حال که به اینجا رسید، این نکته را هم عرض بکنم که از مرحوم آقای «اشراقی» داماد حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) نقل است که ایشان می‌گفت: با امام در حیاط منزلشان در جماران مشغول قدم زدن بودیم، امام به من گفت: آقای اشراقی! اگر یک رسولی، فرستاده‌ای از طرف خدا بیاید و به تو بگوید یک حاجت قبول شده نزد من داری، یک دعای مستجاب داری، از خدا آن یک حاجت را چه می‌خواهی؟

آقای اشراقی می‌گوید من خیلی فکر کردم چه بخواهم، ترسیدم چیزی بگویم امام اشکالی بکند؛ - بعضی‌ها خیلی زرنگ هستند - ایشان می‌گویند من گفتم: آقا اگر برای شما همچنین اتفاقی بیافتد شما از خدا چه می‌خواهید؟ امام بدون درنگ برگشت گفت: از خدای عالم عاقبت بخیری می‌خواهم.

عاقبت بخیری خیلی مهم است. دوستان عزیز! یکی از بهترین دعاها برای خودمان برای زن و بچه مان، اقوام مان، خویشاوندان مان، برای دیگر مسلمان‌ها، این است که بخواهیم خدای عالم اینها را عاقبت بخیر کند.

استاد ما مرحوم «آیت الله شیخ محمد شاه آبادی» - که ما هشت سال خدمت ایشان درس فلسفه و عرفان و فقه و اصول خواندیم و تلمذ کردیم - خیلی این جمله را می‌گفت، ایشان می‌گفت: یکی از بارزترین مصداق عاقبت بخیری این است که روز عاشورا، «عمر سعد» به یکی از غلامانش یک شمشیری داد، گفت برو گودال قتلگاه، کار حسین را تمام کن. او شمشیر را گرفت آمد طرف قتلگاه، آقا امام حسین یک نگاهی به این جوان کرد و فرمود:

«أمثلک تربد أن تقتل مثلی؟»

جوانی مثل تو می‌خواهد دامنش را به خون مثل منی آغشته کند؟

حالا این جمله امام حسین و این نگاه امام حسین، با این جوان چه کرد نمی‌دانیم، مس وجودش را به کیمیا مبدل کرد، این جوان با همان شمشیری که آمده بود کار حسین (سلام الله علیه) را تمام کند، برگشت با سپاهیان عمر سعد جنگید و قبل از امام، خودش را به عنوان آخرین شهید کربلا ثبت کرد.

ببینید اینها ملاک است، یک ضرب المثلی است می‌گویند: "جوجه را آخر پاییز می‌شمارند." این که من بگویم: من چنین هستم و چنان هستم، این همه خدمت کردم، این همه کار کردم، این همه اعمال صالح انجام دادم، اینها ملاک نیست!

چه بسا یک عُجَبی می‌آید، یک خودپسندی می‌آید، یک گناهی از ما سر می‌زند که تمام اعمال ما را حبط می‌کند، نابود می‌کند و به خاکستر مبدل می‌کند و لذا ما باید همیشه بین «خوف» و «رجا» باشیم. امید رفتن به بهشت را از قلب‌مان بیرون نکنیم و ترس گرفتاری در آتش جهنم را هم همواره داشته باشیم و لذا از خدا بخواهیم:

«اللهم أجعل عواقب أمورنا خيرا»

این خیلی مهم است، خیلی مهم است. من می‌خواستم امشب در رابطه با فلسفه قیام امام حسین، یک مقداری با بینندگان عزیز صحبت کنم؛ حالا دیگر اینجا که آمد و بحث عاقبت بخیری مطرح شد، این را هم عرض کنم و بحثم را تمام کنم.

انشاء الله فردا شب، در رابطه با فلسفه قیام و انقلاب حسینی و رهاورد این انقلاب با بینندگان عزیز بیشتر صحبت خواهم کرد.

«عاقبت بخیری»؛ دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در دل شب!

«ام سلمه» نقل می‌کند - بعضی‌ها هم از «عایشه» نقل کردند - آن شبی که نوبت من بود تا رسول اکرم در منزل من باشد، پاسی از شب گذشت، از خواب بیدار شدم دیدم پیغمبر در حجره من نیست. تصور کردم شاید به منزل دیگر همسرانشان رفته یا کاری دارد رفته است بیرون. آمدم هرچه تفحص کردم، دیدم رسول اکرم نیست.

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فِي لَيْلَتِهَا فَفَقَدَتْهُ مِنَ الْفِرَاشِ فَدَخَلَهَا فِي ذَلِكَ مَا يَدْخُلُ النِّسَاءَ فَقَامَتْ تَطْلُبُهُ فِي جَوَانِبِ الْبَيْتِ»

بحار الأنوار (ط- بیروت)؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بیروت، 1403

ق؛ ج 16، ص 217، ح 6

می گوید: یک موقع دیدم از پشت بام حجره‌ها، صدای ناله می‌آید، رفتم بالای پشت بام، دیدم رسول اکرم، صورت مبارکش را روی خاک گذاشته، مثل مارگزیده به خودش می‌پیچد، مثل مادر جوان از دست داده زجه می‌زند و گریه می‌کند، چه گریه‌ای!

بطوری که دیدم اشک چشمان حضرت، خاک روی پشت بام را خیس کرده، حضرت دو جمله داشت تکرار می‌کرد؛ من هم به دوستان توصیه می‌کنم همیشه، حالا «دعای کمیل» می‌خوانیم، «دعای ابو حمزه ثمالی» می‌خوانیم، ببینیم در این «دعای کمیل» کدام یک از فقراتش با روح ما همخوانی دارد، کدام یک از این جملات علی، در «دعای کمیل» حرف دل ما هست، این را بگیریم و تکرار کنیم، این خیلی مهم است.

ظاهراً در احوالات «مرحوم شفتی» هست که ایشان بعضی وقت‌ها، چند ساعت این جمله را در سجده می‌گفت:

«إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ، أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»

خدایا غیر از تو چه کسی هست که مشکلات من را حل کند و گرفتاری‌ام را برطرف کند.

مصباح‌المتهجد و سلاح‌المتعبّد، طوسی، محمد بن الحسن، ناشر: مؤسسه فقه‌الشیعه، بیروت، 1411

ق؛ ج2، ص 846

او فقط همین جمله را می‌گفت و تکرار می‌کرد؛ بعضی از بزرگان هستند یک ساعت، دو ساعت، یا تا صبح مناجات می‌کنند و فقط این جمله را تکرار می‌کنند:

« يَا مَنْ كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ، يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ »

و لذا در این دعاها وقتی می‌خوانیم، یک گلچینی داشته باشیم، یک جمله‌ای که روح مان را صفا می‌دهد و حرف دل ما هست را بگیریم و این را در سجده نمازمان بگوییم، بعد از نمازمان بگوییم، در قنوت نمازمان بگوییم، با آن جمله انس بگیریم، با آن فراز انس بگیریم، این خیلی مهم است، تلاش کنیم این را حتماً رعایت کنیم.

«ام سلمه» می گوید: من آن شب دیدم رسول اکرم دوتا جمله می گوید:

« اللَّهُ لَا تَكَلِّبِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا »

خدایا مرا یک چشم بهم زدن به خودم وا مگذار.

جمله دومش هم این بود:

« اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا »

خدایا این نعمت‌های خوبی که به من دادی تا آخر عمر از من نگیر.

بحار الأنوار (ط- بیروت)؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بیروت، 1403

ق؛ ج 16، ص 217، ح 6

می گوید: من هم به گریه رسول اکرم گریه کردم. تا رسول اکرم مناجاتش تمام شد. رفتم جلو گفتم: آقا جان! شما

این تعبیر «لَا تَكَلِّبِي إِلَى نَفْسِي» را می گوئید، پس ما چه کنیم؟

می گوید: رسول اکرم یک جمله ای گفت که خیلی برای من درد آورد بود. فرمود: ام سلمه! خدای عالم برادرم

یونس را یک لحظه به خودش وا گذاشت، یک چشم بهم زدن به خودش وا گذاشت، سر از شکم ماهی در آورد.

قرآن هم می گوید:

(فَاضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ)

اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که

در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترك اولی شد) در آن زمان که خدا را خواند در

حالی که مملو از اندوه بود.

سوره قلم (68): آیه 48

فرمود: این برادرم یونس را یک لحظه خدا به خودش وا گذاشت، سر از شکم نهنگ در آورد، ولذا از خدا بخواهیم که همه ما را عاقبت بخیر کند و ما را از محمد و آل محمد یک لحظه و یک چشم بهم زدن، جدا نکند.

این فراز زیارت عاشورا، از گنجینه های اسرار الهی

آنهایی که اهل «زیارت عاشورا» هستید، این جمله «زیارت عاشورا» را تلاش کنید در قنوت نمازتان، در سجده نمازتان، بعد از نماز یا از خواب بیدار می شوید و یا می خواهید به رختخواب بروید، یا می خواهید کاری را شروع کنید، این جمله را ورد زبانتان کنید:

« اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ »

خدایا حیات و مماتم، زندگی ام و مرگم را، زندگی و مرگ محمد و آل محمد قرار بده

مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، طوسی، محمد بن الحسن، ناشر: مؤسسة فقه الشيعة، بیروت، 1411

ق؛ ج2، ص 775

این دعا، یکی از گنجینه های اسرار الهی است. خدا به حق حضرت صدیقه طاهره و به حق سید الشهداء و اصحابش، فرج مولای ما بقیة الله الأعظم را نزدیک کند. همه ما را از یاران خاصش قرار بدهد و از شهدای رکابش و سربازان جانبازش قرار بدهد و دعا های ما را به اجابت برساند و حوائج ما را بر آورده کند.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.